اهمیت و ضرورت مطالعات بین رشته‌ای

منیره پنج‌تنی

انتخاب و بررسی کتاب مقدمه‌ای فلسفی بر علوم شناختی (فرهنگ نشرنو، با همکاری نشر آسیم-۱۳۹۶) بهانه‌ای برای تأکید دوباره بر اهمیت و ضرورت مطالعات بین رشته‌ای است.[1] در این اثر رُم هَره عمدتا به درهم‌تنیدگی چهار رشته می‌پردازد: فلسفهٔ علم، روان‌شناسیِ گفتمانی یا طبیعی‌انگار، روان‌شناسیِ شناختی و مدل کردن فکر با استفاده از روش‌هایِ متخذ از هوش‌مصنوعی. جالب این‌جاست که او برای پیشبرد برنامه‌اش به برخی از دستاوردهای شیمی بنیادین مغز، کالبدشناسی و فیزیولوژی هم سرمی‌زند. در این نوشتار پس از مقدمه‌ای کوتاه دربارهٔ ضرورت آشنایی با مسائل رشته‌های نزدیک به هم و ارتباط فلسفه، روان‌شناسی و علوم‌شناختی، به بررسی مسئله، موضع، اهداف و برنامهٔ رم هره در کتاب مقدمه‌ای فلسفی برَ علوم شناختی می‌پردازم و ارتباط چند رشتهٔ مهم مذکور را با کتاب هره به اختصار از نظر می‌گذرانم. پایان‌بخش این نوشتار نگاهی اجمالی به بخش‌های کتاب است و این که اثر برای چه مخاطبانی سودمندتر است.

تخصصی‌شدن علوم دو نتیجهٔ مهم داشت، یکی از پیامدهایش این بود که افراد به سادگی نمی‌توانستند مانند دوران گذشته به تمام بخش‌های شاخه‌های دانش مسلط شوند و این امر راه را بر ورود به هر حوزه‌ای با مجموعه‌ای از داده‌های سطحی می‌بست اما پیامد دیگرش فاصلهٔ چشمگیری بود که بین شاخه‌های مختلف علم و دانش و هنر پدید آمد. این شکاف میان علوم تجربی و علوم انسانی آشکارتر و به مراتب محسوس‌تر است. با این حال دانشمندان و اندیشمندان هر دو حوزه به ویژه در قرن بیستم ناگزیر شدند تعامل جدی‌تری با یکدیگر داشته باشند یا به تعبیری با مسائل، دستاوردها و مرزهای علوم مجاور یا مقابل‌شان آشنا شوند. وجهی از شکل‌گیری فلسفه‌های موضوعی -یا مضاف- پاسخ به این ضرورت بود؛ مثلا فلسفهٔ علم که به مبانی فلسفی علم می‌پردازد یا فلسفهٔ هنر که مبانی فلسفی هنر را بررسی می‌کند و نتایج این بررسی‌ها را پژوهشگران و علاقه‌مندان حوزه‌های مختلف استفاده می‌کنند. با این حال در مواردی هنوز ضرورت چنین تعاملی برای برخی آشکار نشده است. کسانی که به فعالیت فلسفی اشتغال دارند، نظرهای مختلفی دربارهٔ ضرورت آشنایی با یافته‌های علوم تجربی یا دستِ‌کم مسائل و پرسش‌های بنیادین این علوم دارند. مثلا شاید برخی ضروری نبینند که اگر دربارهٔ ذهن یا شناخت مطالعه می‌کنند بدانند یافته‌های علوم تجربی در حوزهٔ مغز و اعصاب چیست و به غور در اندیشهٔ فیلسوفان اکتفا کنند. اما درهم تنیدگی واقعی شاخه‌های مختلف علم، مانع از این بی‌اعتنایی می‌شود. برای مثال جورج لیکاف و مارک جانسون پرسشی بسیار مهم و اساسی طرح می‌کنند که به اهمیت پیش فرض‌های ماتقدم فیلسوفان و شناخت از آن‌ها اشاره دارد. این نویسندگان در بخشی از فصل نهم کتاب فلسفهٔ جسمانی: ذهن جسمانی و چالش آن با اندیشهٔ غرب با عنوان «علوم شناختی ایده‌های فلسفی» دربارهٔ چیستی کاوش فلسفی از خواننده می‌خواهند فکر کند که وقتی فیلسوفی به پرسش «زمان چیست؟» پاسخ می‌دهد، چه رخ می‌دهد: در واقع «واژهٔ زمان برای آن فیلسوف یک معنایی دارد؛ این شخص پیشاپیش یک فرایندِ مفهوم سازی برای زمان در نظام مفهومی خود دارد. معنی هر پرسش فلسفی بستگی به این دارد که چه نظام مفهومی‌ای برای درک و فهم آن پرسش به‌کار رفته است. این یک مسئلهٔ تجربی است، موضوعی است که علوم‌شناختی به صورت عام و زبان‌شناسیِ شناختی به صورت خاص به آن می‌پردازند.»[2] (لیکاف، ۱۳۹۳، ص ۲۰۵) نکتهٔ بسیار جالبی که لیکاف و جانسون در این اثر طرح می‌کنند این است که پاسخ به هر پرسش فلسفی مانند «زمان چیست؟» در واقع یک نظام مفهومی فلسفی دارد که در آن نظام آن پاسخ بامعنی است و «چنین نظام مفهومی فلسفی‌ای، بخشی از نظام‌های مفهومی فیلسوفانی است که مشغول کندوکاوند.» نظر نویسندگان کتاب این است که برای این که بفهمیم پاسخ بامعنی یعنی چه، باید نظام‌های مفهومی فیلسوفان را مطالعه کنیم. «این مسئله نیز پرسشی تجربی برای علوم‌شناختی و زبان‌شناسیِ شناختی است.» (همان، ص ۲۰۵) آن‌ها بر این باورند که اگر این وظیفهٔ تجربی انجام نشود ما نخواهیم دانست که «آیا پاسخ هایی که فیلسوفان به پرسش‌هایشان می‌دهند تابع مفهوم‌سازی حاکم بر خود پرسش‌ها هست یا نیست. برای مثال اگر کسی نتیجه بگیرد که زمان نامتناهی است، این پاسخ مبتنی بر مفهوم‌سازی از پیشی از زمان است که پیامد آن نامتناهی بودن زمان است.» (همان، ص ۲۰۶) در نهایت هم می‌نویسند: «ما باور داریم که مطالعهٔ مفصل علوم‌شناختیِ ایده‌های فلسفی، فهم ما را نسبت به فلسفه، به مثابهٔ یک تعهد، به صورت جدّی تغییر می‌دهد و باید نحوهٔ مطالعهٔ فلسفه و هم چنین نتایج کاوش‌های فلسفی را نیز تغییر بدهد.» (همان) علوم‌شناختی همان حوزهٔ پراهمیت و آمیخته با رشته‌های دیگر است که هره بر آن متمرکز است. برای تعریف چیستی علوم شناختی و فلسفهٔ آن از مارک جی.کین کمک می‌گیرم.[3] او در کتاب فلسفهٔ علم‌شناختی چنین نوشته است: «علم‌شناختی یعنی مطالعهٔ علمی شناخت و فلسفهٔ علم‌شناختی آن شاخه از فلسفه است که به مسائل فلسفی برآمده از مطالعهٔ علمی شناخت می‌پردازد.»[4]

مسئلهٔ اصلی رُم هره در کتاب مقدمه‌ای فلسفی بر علوم شناختی

همان‌طور که پیش‌تر گفتم بررسی کتاب مقدمه‌ای فلسفی بر علوم شناختی بهانه‌ای‌ست برای تأکید دوباره بر اهمیت و ضرورت مطالعات بین رشته‌ای. در یک کلام می‌توان گفت موضوع این کتاب «شناخت»[5] است. هره موضوع روان‌شناسی را هم شناخت می‌داند: «روان‌شناسی علم مطالعهٔ اندیشه، احساس، ادراک و کنش است. حوزهٔ روان‌شناسی معمولا تنها به یکی از این چهار حوزه از پدیده‌های روان شناختی معطوف است: حوزهٔ اندیشیدن یا شناخت.»[6] اما او در پاسخ به این پرسش که شناخت چیست توجه را به این نکته معطوف می‌کند که در موضوعات علمی ارائهٔ تعریفی مناقشه‌ناپذیر و سهل‌الوصول معقول نیست و باید شناخت را از میان پدیده‌های متعدد روان‌شناختی مانند به یادآوردن، استدلال‌کردن، محاسبه کردن، طبقه‌بندی کردن، تصمیم گرفتن و غیره بررسی کرد. آشکار است که هر کدام از این پدیده‌های مذکور به حوزه‌های مختلفی تعلق دارند و در عین حال به یکدیگر وابسته‌اند. اگر شناخت را همان حوزهٔ مشترک بین فلسفه و روان‌شناسی در نظر بگیریم، که فلسفه از حیث معرفت،[7] و روانشناسی از حیث شناخت[8] به آن می‌پردازد، هر دو حوزه برای تصحیح و تدقیق دریافت‌ها و کاوش‌هایشان نیاز دارند تا نه تنها از دستاوردهای یکدیگر بلکه از روش‌های پژوهش نیز آگاه شوند. در این اثر رم هره برای یافتن پاسخی برای پرسش از چیستی شناخت از چهار رشتهٔ فلسفهٔ علم، روان‌شناسیِ گفتمانی یا طبیعی‌انگار، روانشناسیِ شناختی و مدل کردن فکر با استفاده از روش‌های متخذ از هوش مصنوعیَ کمک می‌گیرد و برای پیشبرد برنامه‌اش به برخی از دستاوردهای شیمی بنیادین مغز، کالبدشناسی و فیزیولوژی هم سر می‌زند. هره در این اثر به خواننده نشان می‌دهد که اگر در گذشته برای پاسخ پرسش «شناخت چیست؟» کافی بود سراغ فلسفه یا روان‌شناسی برویم، اکنون دیگر چنین چیزی رضایت‌بخش نیست و پاسخ این پرسش در آمیزش یافت‌های چند حوزه به دست می‌آید.

موضع، برنامه و اهداف هره در این اثر

برای این که پرسش هره را دربارهٔ شناخت و یاری جستن از علوم دیگر صورت‌بندی کنیم شاید بهتر باشد به شیوهٔ خود او به سراغ علم و پیش فرض‌هایش برویم. دربارهٔ این که علم فعالیتی انسانی است تردیدی نداریم، اما پرسش این است که پیش‌فرض‌های علم از چه جنسی هستند؟ فلاسفه در برابر این موضوع به دو شکل کلی موضع‌گیری می‌کنند. دستهٔ نخست بر این نظرند که «علم پژوهشی نظام‌مند در باب حقایق تردیدناپذیر است و تنها چیزی باید در حیطهٔ علم قرار گیرد که بتواند با حواس درک شود.»[9] این دیدگاه به تحصل‌گرایی[10] معروف

است. اما دستهٔ دوم چنین نقش مطلقی برای حواس در ادراک قائل نیستند؛ این افراد طرفدار واقع‌گرایی[11] هستند و بر این نظرند که «علوم طبیعی از آغاز پیدایش خود در جهان باستان بر فرضیه‌هایی مبتنی بوده‌اند دربارهٔ فرآیندهایی که به آسانی تن به ادراک حسی نمی‌دهند.»[12] شاید بتوان گفت کلِ تاریخ علم تعامل میان دو نظرگاه است. با این مقدمه می‌توان موضع رُم هَره را در کتاب مقدمه‌ای فلسفی بر علوم شناختی مشخص کرد. هره به گروه دوم یا واقع‌گرایان تعلق دارد که نه تنها علم را فعالیتی انسانی بلکه آن را دارای پیش فرض‌های خاص می‌داند اما در رویارویی با این پیش فرض‌ها روش خاصی دارد؛ به این ترتیب که هنگامی که یک برنامهٔ علمی را بررسی می‌کند، پیش فرض‌های فلسفی و روش‌شناختی‌اش را استخراج می‌کند چون به زعم او «نه تنها پیش فرض‌های فلسفی در عمل علمی دخالت دارد، بلکه در مورد سرشت علم نیز نظریه‌هایی فلسفی وجود دارد که از تأثیر به‌سزایی برخوردار است.»[13] پس به اختصار برنامهٔ هره در این نوشته برای شرح علوم‌شناختی برنامه‌ای واقع‌گرایانه است که از روش‌های تثبیت شدهٔ فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و زمین‌شناسی استفاده می‌کند تا از این راه بتواند از آن‌چه به‌وسیلهٔ حس ادراک می‌شود فراتر برود و به حیطه‌های عمیق‌تر واقعیت مادی دست یابد. او در این کتاب دو هدف عمده دارد. نخست چگونگی اتخاذ رویکردی فلسفی برای بررسی شیوهٔ اندیشیدن و عمل انسان‌ها و دوم تسلط یافتن به اصولِ بنیادین دانشی یکپارچه در باب علوم‌شناختی.

فلسفه، تفکر انتقادی، علوم شناختی و روان‌شناسی و ارتباطش با کتاب هره

هره بر این باور است که دانشجویان روان‌شناسی فرصت چندانی نمی‌یابند تا در باب مفاهیم دورهٔ درسی شان دربارهٔ موضوعات تأمل نقادانه داشته باشند. «بحث‌های انتقادی در باب روش‌های استاندارد پژوهش نیز در دوره‌های روش‌شناسی اصلا رایج نیست.» در این موضوع خاص استانوویچ نیز با هره هم‌نظر است که با این که رسانه‌ها توجه چشمگیری به علم روان‌شناسی دارند اما دانش روان‌شناسی عمدتا از دید عموم مردم دور مانده است: «تعداد کمی از مردم می‌دانند که بیشتر کتاب‌های موجود در بخش‌های روان‌شناسی بسیاری از کتاب‌فروشی‌ها را کسانی نوشته‌اند که هیچ جایگاهی در جامعهٔ روان‌شناسی علمی ندارند. تعداد کمی از مردم می‌دانند که بسیاری از کسانی را که تلویزیون به آنان لقب روان‌شناس می‌دهد، انجمن روان‌شناسی آمریکا یا جامعهٔ روان‌شناسی آمریکا روان‌شناس به شمار نمی‌آورد.»[14] (استانوویچ، ۱۳۸۸، ص ۱۲) همین امر موجب سردرگمی‌های مختلف یا در مواردی داده‌های نقادی‌نشده برای دانشجویان روان‌شناسی می‌شود. این همان مشکلی است که هره را به نگارش کتاب مقدمه‌ای فلسفی بر علوم‌شناختی ترغیب کرد. در واقع او در سال‌های نخست دههٔ ۷۰ میلادی از کیفیتِ پایین پژوهش‌های دو حوزهٔ روان‌شناسی و علوم اجتماعی به شدت ناامید شد؛ زیرا به نظرش با این که در این حوزه‌ها تلاش می‌شد از روش‌های علوم فیزیکی استفاده شود اما نتیجه‌اش غرق شدن در گرداب توهم بود. به همین خاطر هره از دستاوردهایش در فلسفهٔ علم و به‌ویژه واقع‌گرایی علمی استفاده کرد تا روش‌شناسی بدیلی را در علوم اجتماعی و روان‌شناسی طرح کند. در روان‌شناسی جریان اصلی را نقد کرد و در علوم اجتماعی با دو نگاه حاکم یعنی تبعیت از الگوهای پوزیتیویستی در پژوهش‌های مربوط به تعاملات انسانی و تقلیل فضای اجتماعی به هویات و عناصری اتم‌گونه مخالفت کرد. در نهایت روش او نوعی نگاه برساخت‌گرایانه به علوم اجتماعی است. در نگاه او روایت‌ها و گفتمان‌ها نقشی غیرقابل تردید در شکل‌دهی به فضای اجتماعی دارند و البته با نوعی واقع‌گرایی علمی نیز همراه است. هره در مواجهه با علوم‌شناختی نیز نگاهی مبتنی بر زبان، روایت و گفتمان دارد و هدفش در علوم شناختی و روان‌شناسی «بسط برنامهٔ پژوهشی نظام‌مندی برای مطالعهٔ انسان است». تلاش هره در کتابش این است که روند تأمل فلسفی در ارتباط با مثال‌هایی معرفی شود که از شاخه‌های روان‌شناسی برگرفته شده‌اند و در واقع آن جنبه‌هایی از روان‌شناسی علمی در این اثر برجسته می‌شود که با علایق خاص فلسفی متناسب است.

نگاهی گذرا به بخش‌های کتاب رم هره

کتاب مقدمه‌ای فلسفی بر علوم‌شناختی بر اساس رویکرد چندرشته‌ای و بین‌رشته‌ای رُم هَره به مطالعهٔ انسان و شیوه‌های زیست‌اش نگاشته شده است و حسین شیخ‌رضایی و مجید داودی بنی به فارسی برگردانده‌اند. این اثر از ٤ بخش و ۱۲ فصل تشکیل شده است. پس از یادداشت مترجمان، چگونگی استفاده از این کتاب در کلاس درس آمده است. بخش نخست با عنوان «علمی برای شناخت روان» از سه فصل با عناوین: علمی برای شناخت روان، علوم طبیعی، درک روش علمی تشکیل شده است. بخش دوم با عنوان «در جست‌وجوی علم رفتار انسان» با سه فصل به روان‌شناسی در مقام دانش جوهرهای ذهنی، جوهرهای مادی و آغاز علوم شناختی می‌پردازد. سومین بخش «به سوی روان‌شناسی علمی» نام دارد. هره در این فصل دستور زبان و شناخت، علوم شناختی در مرحلهٔ تحلیلی، پیوندگرایی و مغز را بررسی می‌کند. «علوم‌شناختی در عمل» عنوان چهارمین بخش است و سه فصل ماشین و حافظه، روان‌شناسی طبقه‌بندی و اختلالات‌شناختی را شامل می‌شود. پایان هر فصل بخشی تحت عنوان «نکتهٔ آموزشی» آمده که مطالب درسی ارائه شده در کتاب را خلاصه کرده است.

این کتاب برای چه کسانی سودمند است؟

کتاب مقدمه‌ای فلسفی برای علوم شناختی می‌تواند برای علاقه‌مندان به علوم‌شناختی به‌ویژه نوآموزان این حوزه مفید باشد. از آن‌جا که این اثر برای تدریس در کلاس درس نوشته شده است برای آموزگارانی که در پیِ متن آموزشی مناسب هستند بسیار راهگشاست. همچنین چون هره در این کتاب جنبه‌های فنی از روان‌شناسیِ شناختی معاصر را با جزئیات ارائه کرده است و سطح ارائهٔ مطالب متناسب با دانشجویان کارشناسی یا کارشناسی ارشدی است که درس‌هایی در روان‌شناسی یا فلسفه گذرانده‌اند، برای دانشجویان روان‌شناسی، فلسفه، فلسفهٔ علم بسیار سودمند است و در تقویت نگاه انتقادی و ضرورت آشنایی با مطالعات چندرشته‌ای و بین‌رشته‌ای به مثابهٔ یک متن مفید عمل می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. در شماره‌های پیشین ماهنامهٔ اطلاعات حکمت و معرفت به منظور برجسته‌کردن اهمیت مطالعات بین‌رشته‌ای به ویژه در حوزهٔ علوم‌شناختی و مغز و اعصاب چند نوشتار داشتم. به برخی از آن‌ها که به موضوعات مذکور اختصاص داشت اشاره می‌کنم: فلسفه ذهن: گفت‌وگو با حسین شیخ‌رضایی مهر ۱۳۹۳، سال نهم، شماره ۷ / ذهن جسمانی و چالش آن با اندیشهٔ غرب: گفت‌وگو با جهان‌شاه میرزابیگی، اردیبهشت ۱۳۹۵، سال یازدهم، شمارهٔ ۲/جایگاه واقعی ذهن: علم یا فلسفه؟ گفت‌وگو با تقی کیمیایی اسدی، آذر ۱۳۹۵، سال یازدهم شمارهٔ ۹ // ۲. لیکاف، جورج، مارک جانسون، (۱۳۹۳) فلسفهٔ جسمانی: ذهن جسمانی و چالش آن با اندیشهٔ غرب، ترجمهٔ جهانشاه میرزابیگی، تهران: آگاه // ۳. در همین شماره از نشریه (١٤٤) گفت‌وگویی با حسین شیخ‌رضایی یکی از مترجمان کتاب داشتم و بخشی از آن را به تعریف علوم‌شناختی، روان‌شناسیِ شناختی، فلسفهٔ علوم‌شناختی، رابطهٔ فلسفه، روان‌شناسی و علوم‌شناختی با یکدیگر اختصاص دادیم. // ٤. کین، مارک.جی (۱۳۹٦)، فلسفهٔ علم‌شناختی، ترجمهٔ مصطفی تقوی، تهران: ترجمان.

5. cognition.

٦. ص ۲۷

7. episteme // 8. cognition.

۹.ص ۲۹

10. positivism // 11. realism.

۱۲. همان // ۱۳. همان // ١٤. استانوویچ، کیت.ای (۱۳۸۸)، تفکر انتقادی در روان‌شناسی، ترجمهٔ هامایاک آوادیسیانس، تهران:رشد. این کتاب دوازده فصل دارد و تلاش نویسنده نگاهی انتقادی به روان‌شناسی و اموریست که ممکن است به جای این علم به غلط شناخته شوند. در نهایت مؤلف می‌کوشد چهارچوبی انتقادی برای مواجهه با این دانش در اختیار خواننده قرار دهد.